

مختار و توأین

(تأملی در دو جنبش و تعاملات آنها)

جمال اشرفی*

چکیده

در این مقاله، سعی شده است بدون جانب‌داری از هر دیدگاه خاصی، به قیام مختار از دریچه تعاملات آن با دیگر حرکات‌های سیاسی معاصر خود نگریسته شود. از مهم‌ترین حرکات‌های سیاسی معاصر با مختار، حرکت شیعی توأین می‌باشد. نگارنده با مفروض گرفتن ماهیت شیعی قیام مختار سعی کرده با شناساندن هرچند مختصر، ولی دقیق و ناظر به انگیزه‌های روانی توأین، تعاملات مختار و توأین با یکدیگر را در محور بحث نشانده و سپس با توجه به روابط میان این دو حرکت با دیگر حرکات‌های سیاسی موجود، هر دو را در بوتۀ نقد و تعلیق قرار دهد.

مقدمه

سده اول پس از هجرت به حساب آورد. از خلال توجه و بررسی متون و گزارش‌های تاریخی مربوط به قیام مختار، به راحتی می‌توان به تغییر و تشویش گسترده متون تاریخی و رجالی موجود پی برد، به گونه‌ای که شخصیت او

شخصیت مختار و ماهیت قیام او را می‌توان از زمره حوادثی دانست که شاید کمتر حادثه‌ای از وقایع قرن اول هجری به اندازه آن دارای اقوال متفاوت باشد. به همین دلیل، شاید این واقعه را بتوان یکی از بحث‌انگیزترین جریان‌های تاریخی

* دانشجوی کارشناسی تاریخ.

و ماهیت قیامش از حرکتی شیعی و خونخواه اهل بیت علیهم‌السلام تا قیامی قدرت‌طلبانه و منحرف از دین اسلام بیان گشته است. بعضی او را از کبار شیعه و محبان شناخته شده اهل بیت علیهم‌السلام می‌دانند که در کودکی امیرالمؤمنین علیه‌السلام او را «کیس» خوانده و امام صادق علیه‌السلام نیز برای او از خدا درخواست رحمت کرده است.^(۱) بعضی دیگر نیز او را آن‌گونه معرفی کرده‌اند که سلسله‌جنبان فرقه «کیسانیه» (از فرق غلات) بوده است و منادی مهدویت محمد بن حنفیه. گروهی دیگر نیز گزارش‌هایی مبنی بر داعیه یاری قیامش توسط فرشتگانی که به صورت کبوتر بر فراز لشکر او پرواز می‌کردند، از او نقل کرده‌اند.^(۲) حتی چنین نیز نقل کرده‌اند که او در جنگ‌هایش منبری را به نام منبر حضرت علی علیه‌السلام پیشاپیش لشکر حمل می‌کرد^(۳) و برای پیروزی در جنگ‌ها و تقرّب به خدا، او و لشکریانش به این منبر متوسّل می‌شدند.

المبرد (محمد بن یزید بن عبد‌الکریم) در کتاب *الکامل فی اللغة*، ضمن گزارش‌هایش، او را از جمله خارجی‌ان و زیریان و رافضیان خوانده است و ادعای نزول وحی را به او نسبت می‌دهد.^(۴) ابن

حزم نیز ضمن نسبت دادن او به فرقه «کیسانیه»، آن فرقه را از جمله فرق زیدیه دانسته است.^(۵)

یکی از موضوعات جزئی، که از پیش‌زمینه‌های بزرگ شکل‌گیری قیام مختار در کوفه بود، «قیام توّابین» است که به عنوان حرکتی شیعی و به خون‌خواهی از شهیدان کربلا و به جبران عدم یاری سبط رسول خدا، امام حسین علیه‌السلام، به رهبری بعضی از کبار شیعیان کوفه در آن زمان به راه افتاد. اینان اگرچه اذنی برای قیام خود از باقی ماندگان اهل بیت علیهم‌السلام نگرفته بودند، اما شخصیت‌هایی که پایوران رهبری آن‌ها را تشکیل می‌دادند، همگی از محبان اهل بیت علیهم‌السلام و از شیعیانی بودند که در جامعه آن روز به هواداری ایشان شناخته شده بودند.

بدین‌روی، کیفیت تعاملات میان ایشان و مختار، که اتفاقاً معاصر با آن‌ها در کوفه حضور داشت، کمک زیادی به شناخت شخصیت مختار و ماهیت قیام او، که حلقه بعدی قیام‌های شروع شده از پس واقعه طف تا قیام توّابین می‌باشد، می‌نماید.

قابل ذکر است با توجه به آنکه از جمله کامل‌ترین گزارش‌ها در مورد قیام

فهمیدند اسیرانی که چهل شبانه‌روز در میان شهرها و بیابان‌های کوفه تا دمشق به عنوان دشمنان دین و خارجی و توسط عمال بنی‌امیه گردانده می‌شدند، کسانی جز خاندان عترت و اهل بیت پیامبر اکرم ﷺ نبودند.

وقتی چنین جرم و جنایتی واقع شد و چنین هتک حرمتی به خاندان رسالت وارد گردید، مردان کوفی تازه به عمق قصور خود پی‌بردند. دیر زمانی از هنگام خلافت علی بن ابی‌طالب ﷺ در کوفه نگذشته بود. آنان که کمی بزرگ‌تر بودند، به خوبی آن دوره را به یاد می‌آوردند؛ آن هنگام را که حضرت علی ﷺ خلافت را از مدینه‌النبی به کوفه انتقال داد و به همراه فرزندان و اهل بیت خود در آنجا ساکن شد. آنان به خوبی آن دوره را به یاد داشتند و به خوبی فرزندان و خاندان علی ﷺ را می‌شناختند، اما اکنون تنها بزرگ‌باقی‌مانده از همین خاندان، یعنی امام حسین بن علی ﷺ، در فاصله‌ای اندک از آنان کشته شده و فرزندانش به اسارت رفته و شهر به شهر در میان مسلمانان به عنوان باقی‌ماندگان خارجیان از دین روی گردانیده مطرح بودند.

آنچه جالب‌تر می‌نمود آنکه حسین بن

تواین و مختار مطالبی می‌باشد که طبری در تاریخ خود به نقل آن‌ها پرداخته، به همین دلیل، نظر نویسنده در این مقاله بیشتر معطوف به همین گزارش‌هاست. هرچند گزارش‌های طبری خالی از دیدگاه‌های مغرضانه و غیرمغرضانه نیستند و حتی بسیاری از دروغ‌هایی که به مختار نسبت داده شده‌اند در آن‌ها موجود می‌باشند، ولی به دلیل آنکه حجم این مسائل ظنی و مورد شک در مورد گزارش‌های مربوط به تواین بسیار کمتر است و از سوی دیگر، شرح قیام تواین و قیام مختار در آن از گستردگی لازم نیز برخوردار می‌باشد، نویسنده مبنای کار خود را همین گزارش‌ها قرار داده است و سپس با توجه به آن‌ها، به نقل گزاره‌های دیگر و احتمالاً مقابله آن‌ها با گزارش طبری می‌پردازد.

۱. تواین چه کسانی بودند؟

پس از واقعه جانسوز کربلا و جنایت عظیمی که توسط عمال بنی‌امیه بر حسین بن علی ﷺ و خاندان او، که همگی از زمره خاندان رسالت بودند، وارد آمد و پس از آنکه ابعاد این مصیبت و فاجعه عظیم برای مسلمانان فاش شد، همگان

علی علیه السلام خود به دعوت همین مردم و برای رهایی آن‌ها از یوغ ظلم و ستم خانمانسوز بنی‌امیه رهسپار آن دیار گشته بود، ولی نه تنها آنان او را یاری نکرده بودند، بلکه مقابل دیدگان آن‌ها بر سر او و اهل بیتش آن آمده بود که در صفحات تاریخ ذکر آن به طور مفصل گذشته است. در کوفه آن روز، هنوز بزرگان و کبار شیعه وجود داشتند؛ همانانی که خود از جمله شناخته‌شده‌ترین دعوت‌کنندگان حسین بن علی علیه السلام بودند: سلیمان بن سرد خزاعی، مسیب بن نجبه فرازی، رفاعه بن شداد بجلی و

به زودی پس از واقعه عاشورای سال ۶۱ هـ ندامت و پشیمانی بر ایشان عارض گشت و زودتر از دیگران فکر جبران مافات و خون‌خواهی حسین بن علی علیه السلام و یارانش در ذهن و جان شیعیان قدیمی کوفه رسوخ کرده بود.

حرکتی که در میان صفحات تاریخ به نام «قیام توأیین» نامیده شده است، جریان‌ی بود که به سرکردگی تعدادی از بزرگان شیعه در کوفه بین سال‌های ۶۱ تا ۶۵ هجری شکل گرفت و پایوران مرکزی آن پنج نفر از بزرگان شیعیان کوفه به نام‌های سلیمان بن سرد خزاعی، رفاعه بن

شداد بجلی، عبدالله بن وال تیمی، عبدالله بن سعد بن نفیل ازدی و مسیب بن نجبه فرازی بودند.^(۶)

آنچه در گزارش‌های تاریخی در رابطه با توأیین مشاهده می‌شود نقل ماجرای توأیین و قیام ایشان در خصوص حوادث سال ۶۵ هجری است، اما با توجه به مسائلی همچون تعداد بیعت‌کنندگان ایشان که در میان دفاتر توأیین تا پیش از قیام شانزده هزار نفر ذکر شده بودند^(۷) و یا مکاتبات متعددی که بین ایشان و شیعیان مناطق دیگر در خصوص جمع‌آوری بیعت و یا امکانات مالی و نظامی صورت گرفته است،^(۸) همگی تقویت‌کننده این ظن هستند که پایه‌گذاری این حرکت تنها منحصر به سال ۶۵ هـ نبوده، بلکه مربوط به چند سال پیش از آن و مرتبط با همان ماه‌های ابتدای پس از واقعه کربلاست و به همین دلیل، این قیام نیز به عنوان اولین حرکت شیعی پس از حادثه کربلا خوانده می‌شود.

در رابطه با پیشینه بزرگان و پایوران مرکزی توأیین، آنچه در خصوص سلیمان بن سرد ذکر شده است، به طور جداگانه بررسی خواهد شد، ولی در رابطه با کلیت سوابق اعضای مرکزی بجز آنچه در

رابطه با شیعه بودن و سوابق آنان در خدمت حضرت علی علیه السلام در تاریخ ذکر شده، نقش و جایگاه و تعامل ایشان در رابطه با قضیه کربلا قابل توجه است.

در این برهه از تاریخ، آنچه در مورد ایشان به صورت برجسته و مشخص به چشم می‌خورد، ذکر نامشان به عنوان شناخته شده‌ترین دعوت‌کنندگان حضرت اباعبدالله علیه السلام به کوفه می‌باشد. اما وقتی گزارش‌ها درباره ورود مسلم بن عقیل به کوفه و بیعت گرفتن او برای اباعبدالله علیه السلام و حرکت او و همراهانش در میان کوفه و دست آخر، تنها ماندن او در میان کوچه‌های شهری که بیش از هزاران نامه برای دعوت از امام حسین علیه السلام از آن فرستاده شده بود، مورد توجه قرار می‌گیرد، به راحتی می‌توان مشاهده کرد که هیچ اشاره‌ای در رابطه با این بزرگان و برخورد و تعامل احتمالی ایشان با مسلم مشاهده نمی‌شود. در جریان واقعه طف نیز خبری از آنان نیست. ایشان آن هنگام که حسین بن علی علیه السلام به سمت کوفه در حرکت بود، چه می‌کردند؟ آیا روابطی میان ایشان و هانی بن عروه و دیگرانی که به تجهیز امر مسلم می‌پرداختند، وجود داشته است؟ آن هنگام که عیدالله بن

زیاد به کوفه وارد شد، تا وقتی که دسته دسته مردم بیعت کرده با مسلم گرد او را خالی کردند این سران، که تمام تواریخ آنان را به عنوان «کبار شیعیان کوفه» می‌شناسند، کجا بودند؟ چگونه می‌شود که مسلم پس از هانی بدون هیچ پناهگاهی (حتی نزد این کبار شیعه) در میان کوچه‌های کوفه سرگردان می‌شود؟ این‌ها همه سؤالاتی هستند که گرچه تمامی جواب هر یک از آن‌ها مرتبط با سران و سرکردگان توأیین نباشد و علت تامه جواب هر یک از آن‌ها نیز برخورد سران و بزرگان توأیین در آن دوره حساس نباشد، اما به خوبی نشان‌دهنده آنند که احتمالاً ملاحظه راویان تاریخی و تاریخ‌نویسان آن دوره در رابطه با این نجبا و بزرگان قبایل و طوایف باعث شده است که سطور تاریخ در مورد این برهه از زمان زندگی آنان مسکوت باقی بماند. مسلماً بسیاری از این بزرگان در آن زمان که مسلم به کوفه آمد و در آنجا شهید شد و در آن هنگام نیز که امام حسین علیه السلام به منطقه عراق وارد شده بود و زمانی که در کربلا به شهادت می‌رسید، در کوفه بودند و یا دست کم، چندان دور از منطقه عراق و کربلا نبودند که ندای نصرت‌خواهی

امام حسین علیه السلام به گوششان نرسیده باشد، یا آنان پس از ورود عیدالله بن زیاد و شهادت مسلم به طور قطع، در حالتی قرار نداشتند که نتوانند آنچه را در انتظار حسین بن علی علیه السلام بود، پیش‌بینی کنند.

مسئله بن نجبه به طور ضمنی در همان زمان که در میان شورای توابین به سخنرانی می‌پرداخت به همین مسئله اشاره می‌کند: «فبخلنا عنه انفسنا حتی قُتل الی جانبنا»؛^(۹) جان‌هایمان را از او دریغ داشتیم تا اینکه در نزدیکی ما کشته شد. و با این حال، گزارش‌های تاریخی بدون هیچ اشاره‌ای به نقش و تعامل این بزرگان در آن دوره حساس، با سکوت و آرامش کامل از کنار اینان می‌گذرند.

در رابطه با دعوت مردم کوفه از امام حسین علیه السلام و سپس بیعت‌شکنی ایشان، مسلماً سخن از یکی، دو نفر نیست که توقع داشته باشیم تمام تواریخ به بررسی تک تک افراد و عوامل مؤثر در رابطه با آن‌ها بپردازند. تنها بعضی از اقوال هجده هزار نفر را بیعت‌کنندگان با مسلم بن عقیل می‌دانند، ولی این را نیز نباید از نظر دور داشت که هیأت فرمان‌دهی و بزرگان توابین همچون عامه مردمی نبودند که آن زمان در کوفه زندگی می‌کردند. سلیمان

بن سرد شریف قبیله «بنی خزاعه» بود که پس از خبر به شهادت رسیدن امام حسن علیه السلام، شیعیان کوفه در منزل او جمع شده و از آنجا نامه تسلیت خود را برای امام حسین علیه السلام فرستاده بودند و در ضمن آن، همراهی و فرمان‌برداری خود را نیز نسبت به ایشان اعلام کرده بودند.^(۱۰) رفاعه بن شداد بجلی نیز یکی از بزرگان همین جریان است که از تنها باقی‌ماندگان توابین پس از سرکوب ایشان توسط حکومت اموی می‌باشد. او همان کسی است که مختار برای او نامه تسلیت در شهادت بزرگان توابین پس از سرکوب ایشان توسط حکومت اموی نوشت و از او خواست به همراه باقی‌ماندگان توابین به وی پیوندند.^(۱۱)

روایات تاریخی در جریان توابین و پس از سرکوبی آنان، آکنده از نام این سرکردگان و گزارش‌های مرتبط به آنان است، ولی سکوت این اقوال در مورد این شخصیت‌ها و تعامل آن‌ها با وقایع سرزمین طف و مسلم بن عقیل، همه حکایت از رعایت بعضی ملاحظات دارند که معمولاً در مورد بزرگان و شرفای قوم از سوی دیگرانی که حیثیت آنان را چون حیثیت یک طایفه و قبیله

مسیب بن نجبه در ضمن یکی از سخنرانی‌های خود، که در حضور توابین صورت می‌گرفت، چنین گفت: «فإنَّ امیر المؤمنین علیه السلام قال: العُمَرُ الَّذِي أَعَذَّرَ اللَّهُ فِيهِ الْإِیَّ ابْنَ آدَمَ سِتُّونَ سَنَةً و لیس فینا رَجُلٌ إِلَّا و قد بلغه»؛^(۱۵) به راستی که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: مدت عمری که در آن خدا عذر خویش را بر فرزندان آدم تمام می‌کند شصت سال است و نزد ما کسی نیست، مگر آنکه به آن رسیده باشد. این سخن می‌تواند قرینه خوبی باشد بر اینکه به احتمال قوی، سلیمان بن صرد با توجه به زمان این خطابه، که چند ماه و یا حداکثر یک سال پس از واقعه کربلا بیان شده، زمان رسول خدا را درک و یا دست کم ایشان را دیده است.

محمد بن علی اردبیلی، صاحب کتاب جامع الرواة، در ضمن احوالات سلیمان چنین اشاره می‌کند: «المتخلّف عن یوم الجَمَل». ^(۱۶) ظاهراً سلیمان بنا بر بعضی روایات، یکی از کسانی بوده است که در پیکار جمل شرکت نکرده و به همین دلیل، این عمل او نوعی جرح برایش به حساب آمده است. البته قابل ذکر است که این تخلّف از طرف رجال‌شناسان شیعه جدّی گرفته نشده و حتی بعضی

می‌دانند، رعایت می‌شود؛ ملاحظاتی که شاید ریشه در نظام رسوم قبیله‌ای پایداری در میان عرب آن زمان داشته است؛ ملاحظاتی که گویی باگذشت بیش از نیم قرن از دعوت اسلام در میان ایشان از میان نرفته بود.

● سلیمان بن صرد خزاعی

سلیمان بن صرد بن الجون بن ابی الجون خزاعی، ملقب به «ابومطرف» بزرگ طایفه «بنی خزاعه» در کوفه بود. بعضی او را صحابی خوانده‌اند^(۱۲) و بعضی درباره او تنها به این نکته اکتفا کرده‌اند که وی از کبار تابعان و زهاد زمان خویش بوده است.^(۱۳) ذهبی درباره او چنین گفته است: «کان اسمه فی الجاهلیة سیّاراً فسمّاه النبی سلیمان ... و کان خیراً عابداً ... کان خیراً فاضلاً، له دین و عبادۃ ...»^(۱۴) این گمان که او صحبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را درک کرده باشد، با توجه به اینکه او در میان پنج نفر اصلی گروه رهبری توابین ظاهراً به دلیل کبر سنش نسبت به دیگران و دیگر ویژگی‌های برجسته‌اش به عنوان رهبر جریان شناخته شده و همچنین با دقت در بیان دیگری که توسط مسیب بن نجبه ذکر گردیده است، تقویت می‌شود.

سید مرتضی عسکری نیز در کتاب‌های یکصد و پنجاه صحابی ساختگی و عبدالله بن سبا اقدام به پژوهش و بررسی پیرامون شخصیت او و روایات منتسب به وی نموده است.

۲. دعوت توابین

یکی از مسائلی که در بررسی قیام توابین و ماهیت این حرکت به طور جدی می‌تواند راه‌گشای حل بسیاری از ابهامات تاریخی آن دوره حساس پس از واقعه کربلا باشد، توجه به سخنرانی‌ها و سخنان سران توابین است. اگرچه بسیاری از این بیانات و سخنرانی‌ها بیشتر شبیه حدیث نفس و شکایت و ملامت از نامردی‌ها و نامردمی‌های آن روزگار می‌باشد، اما به راحتی می‌تواند تصویری از فضای حاکم بر افکار و قلب‌های جمع کثیری از شیعیان و بزرگان علوی آن زمان کوفه در اختیار ما قرار دهد. این سخنان را می‌توان همچون «مانیفست» و اطلاعیه‌های گوناگون این حرکت انگاشت و در نتیجه، با دقت در آن‌ها، به شخصیت و حالات روانی هر یک از افراد گروه مرکزی که سعی داشت به هدایت این جریان بپردازد، دست یافت.

بزرگان همچون آیه‌الله العظمی خوئی نیز آن را ثابت ندانسته‌اند.^(۱۷) ایشان چنین نتیجه‌گیری می‌کند که با توجه به اصل منبع خبر، که مشکوک می‌باشد، و همچنین با توجه به عدم ثقه بودن سلسله راویان، شاید این گزارش جعلی و دروغ باشد. به نظر می‌رسد آنچه توسط آیه‌الله العظمی خوئی نتیجه‌گیری شده به واقعیت نزدیک‌تر باشد؛ زیرا منبع اصلی این خبر کتاب *وقعة الصفین* منسوب به نصر بن مزاحم است که این انتساب به نظر ایشان (آیه‌الله خوئی) مورد ثبوت نمی‌باشد.^(۱۸) از سوی دیگر، گزارشگر این خبر نیز شخصی به نام ابو عبدالله سیف بن عمر است که این روایت را از قول اسماعیل بن ابی عمره و او نیز از قول عبدالرحمن بن عبید بن ابی الکنود نقل کرده است.

سیف بن عمر یکی از راویان شناخته شده تاریخی است که در میان تمامی کتب رجال شیعه و سنی به وضع و زندقه متهم گردیده و به عنوان یکی از جاعلان حدیث و تاریخ شناخته شده است. او همان کسی است که نامش در سند تمامی روایات مربوط به عبدالله بن سبا و افسانه‌هایش مکرر آمده و علامه

التَّذِيرُ» (فاطر: ۳۷) (۲۰) سپس گفت: «فَإِنَّ أمير المؤمنين قال: العُمُرُ الَّذِي أَعَدَّ اللَّهُ فِيهِ إِلَى ابْنِ آدَمَ سِتُّونَ سَنَةً وَلَيْسَ فِيْنَا رَجُلٌ إِلَّا وَقَدْ بَلَغَهُ.» (۲۱) آنگاه به یادآوری برخورد اهل کوفه در دعوت از امام حسین علیه السلام و سپس تنها گذاشتن ایشان در میان سیوف و سلاسل سپاهیان شام و کوفه پرداخت و در نهایت، راهکار نجات از این عار و ننگ را آن دانست که یا قاتلان حسین بن علی علیه السلام را بکشند و یا اینکه خود در این راه کشته شوند، شاید که خداوند از آنان درگذرد و راضی شود. (۲۲) او در نهایت، چنین پیشنهاد داد که از میان خود فردی را به رهبری انتخاب کنند تا گرد او جمع شوند و در نزدش پناه گیرند.

پس از او رفاعه بن شداد سخن آغاز کرد. او ضمن تعریف و تمجید از مسیب بن نجبه و سخنانش، دیگر بار به ضرورت انتخاب رهبری برای جماعت اشاره می‌کرد، ولی او برای این امر، ضمن پیشنهاد پذیرش مسئولیت رهبری جریان به مسیب بن نجبه، به طور ضمنی، سلیمان بن صرد خزاعی، را به عنوان نامزد اصلی برای رهبری جریان معرفی نمود. بیانی که طبری از او در این باره نقل

عبیدالله بن زیاد سرخوش از پیروزی در کربلا، از اردوگاه خود در «نخيله» همراه با سرهای شهیدان کربلا به کوفه بازگشت. بنابر گزارش ابومخنف از یوسف بن یزید و او نیز از عبدالله بن عوف احمر از دی، شیعیان چون یکدیگر را ملاقات می‌نمودند، همدیگر را به سرزنش و ملامت می‌گرفتند. آن‌ها تازه متوجه شده بودند که چه خطای بزرگی مرتکب شده‌اند؛ ابتدا حسین بن علی علیه السلام را به خود خوانده، اما دعوت او را اجابت نکرده بودند. آنان فهمیده بودند که خطا و رسوایی‌شان چنان بزرگ و قبیح بوده است که جز با کشتن قاتلان آن حضرت و پاک‌شدن در راه آن پاک نمی‌گردد. (۱۹)

۳. اولین گردهمایی و انتخاب رهبری

کسانی که آن‌ها را به عنوان پایوران رهبری توابین می‌شناسیم جزو اولین بزرگان کوفه و مورد توجه شیعیان و عامه مردم بودند. در اولین گردهمایی این بزرگان و شیعیان، اولین کسی که سخنرانی کرد مسیب بن نجبه فرازی بود. او در ابتدا یک آیه و یک حدیث را سرآغاز سخنرانی خویش قرار داد: «أَوَّلَمْ نُعَمِّرُكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمْ

می‌کند، چنین است: «فَإِنْ تَكُنْ أَنْتَ ذَلِكَ الرَّجُلُ، تَكُنْ عِنْدَنَا مَرْضِيًّا وَفِينَا مَشْخَصًّا، فِي جَمَاعَتِنَا مُحِبًّا وَإِنْ رَأَيْتَ رَأَى أَصْحَابِنَا ذَلِكَ، وَلَيْنَا هَذَا الْأَمْرُ شَيْخَ الشَّيْعَةِ صَاحِبَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَذَا السَّابِقَةِ وَالْقَدَمِ وَ سَلِيمَانَ بْنَ صَرْدٍ الْحَمُودِ فِي بَأْسِهِ وَ دِينِهِ» (۲۳) سپس با موافقت عبدالله بن سعد و عبدالله بن وال و اذعان خود مسیب، در همین اولین گردهمایی شیعیان، سلیمان بن صرد به عنوان رهبری جریان پذیرفته شد.

کاوشی در انتخاب رهبری توابین

شاید همان‌گونه که بعضی از محققان سخن رانده‌اند، این نظر صحیح باشد که این انتخاب درباره رهبری توابین بیشتر به دلیل رعایت ملاحظات و مسائل عرفی عرب آن زمان بوده و انتخاب سلیمان بن صرد خزاعی برای رهبری جنبش، بیش از آنکه متأثر از شناخت تدبیر و کفایت او بوده باشد، متأثر از شیوخیت و کبر سن وی بوده است؛ معیارهایی که پس از گذشت قریب هشتاد سال از آغاز دعوت اسلام در میان جامعه عربی آن زمان جایگاه خود را حفظ کرده بودند، هرچند آن روز این رسم اعراب جاهلی قالب

خود را تغییر داده بود و در شکل فضیلت صحبت نبی اکرم ﷺ و مسائل دیگری که از ظواهر مقدس و رنگ و لعاب دینی نیز بی بهره نبودند، نمود پیدا می‌کرد.

به هر حال، آنچه گذشت دیدگاهی است که بعضی از محققان تاریخی بر آنند، هرچند مسلم است که بسیاری از رسوم عرب جاهلی، حتی با گذشت زمانی قریب یک قرن از آغاز دعوت اسلام، هنوز در میان جامعه اسلامی عرب آن روز جایگاه خویش را حفظ کرده بودند (بلکه با روی کار آمدن بنی‌امیه در رأس خلافت، شدیدتر نیز شده بود)، ولی الزاماً اینکه انتخاب سلیمان بن صرد به رهبری توابین فقط متأثر از ملاحظات قومی، قبیله‌ای و مسئله کبر سن و ریش سفیدی او در میان شیعیان بوده باشد، محل شک و تردید است.

سلیمان مسلماً ریش سفید و بزرگ «بنی خزاعه» و دیگر علویان کوفه بود، اما تمکین بی‌چون و چرای گروه مرکزی رهبری توابین از او، چه در مسئله انتخاب وی برای رهبری جریان و چه در دستورات دیگر او در زمان شکل‌گیری قیام تا لحظات پایانی خود، می‌تواند

عار بزدايند، اگرچه به قيمت كشته شدن خودشان تمام شود.

سليمان بن صرد و بيانیه توابين

سليمان، ريش سفيد و بزرگ بنی خزاعه و ديگر علويان كوفه، هنگامی كه سخن آغاز كرد، پس از حمد و ثنای خدا و رسول، به ذكر زمان پر از فتن و محن خویش پرداخت و از چگونگی برخورد خویش با حسين بن علی عليه السلام و اهل بيتش، كه به دعوت ایشان به كوفه آمده بودند، سخن گفت و خویش را به ملامت گرفت. او در ادامه چنین بيان داشت: (۲۴) «گمان ندارم [كه خداوند] از ما راضی شود تا قاتلان وی را از پا درآريد يا نابود شويد ... شما چون قدمای بنی اسرائيل هستيد كه پيغمبرشان به آنها گفت: "ای قوم، شما با گوساله پرستی به خویش ستم كرديد، به سوی خالق خود بازآييد و خودتان را بكشيد. اين نزد خالقان برای شما بهتر است." (۲۵) آنان چه كردند؟ زانو زدند و گردن پیش بردند و به قضا رضا دادند تا وقتی كه دانستند خدا جز به صبري بر كشته شدن، از گناه بزرگ نجاتشان نمی دهد. اگر شما را دعوتی همانند آن قوم كنند، چه خواهید كرد؟ ...» به

شاهدي بر عدم حكم رانی سنن و تعارفات معمول قبیله ای حاكم در آن روزگار باشد. آن روز جمعیت توابين - همان گونه كه از نامشان پیداست - حول يك محور مشخص می شدند و آن محور چیزی نبود جز پشیمانی و ندامت بر گذشته و سعی در رهایی از عذاب وجدان، اگرچه با كشته شدن و یا كشتن تحقق یابد. در جهت این هدف نیز آن كس كه تشخیص این ملامت و عذاب وجدان بیش از همه در او تبلور و عینیت می یافت کسی نبود، مگر سليمان بن صرد. پس ناگزير هر كس در این راه قدم گذاشته بود نظرش به سوی سليمان و ديگر یارانش معطوف می گشت؛ همانانی كه در جریان تشیع آن روز از همه شناخته تر بودند و جزو خواص مهم این جریان به حساب می آمدند. اما در وادی عمل و در مواجهه با حسين بن علی عليه السلام، سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله، به فراخور شخصیت و شأن خود، بسیار كم مایه و بی تأثیر ظاهر شده بودند و به ناچار امروز پشیمانی و ندامت بیش از هر كس دیگری آنان را آزار می داد و آنان را بیش از هر كس دیگری به فكر و می داشت تا هر چه زودتر و بهتر دامن خود را از این ننگ و

شهادت حمید بن مسلم، آنچه را سلیمان در این گردهمایی بر زبان راند، هر جمعه پس از آن تکرار می‌شد. به همین دلیل، به راحتی می‌توان این سخنان را به مثابه «مانیفست (بیانیه) جنبش توابین» تلقی نمود.

پس از سلیمان بن صرد، خالد بن نفیل برخاست و چنین گفت: «ما اَنَا فَوَاللَّهِ، لَوْ أَعْلَمُ أَنَّ قَتْلِي نَفْسِي يُخْرِجُنِي وَ يُرْضِي رَبِّي لَقَتَلْتُهَا...» (۲۶)

آنچه با توجه به سخنان و بیانات این بزرگان توابین فراروی محقق قرار می‌گیرد، به راحتی می‌تواند نشان دهد عاملی که این جنبش را در میان جامعه آن زمان کوفه هدایت و رهبری می‌نمود، چیزی جز عنصر احساسات و عواطف درونی این علویان نبود. پیمان‌شکنی این مردم در مقابل فرزند رسول خدا و شهادت او در مقابل دیدگان آن‌ها بزرگ‌ترین مسئله‌ای بود که وجدان آنان را تحت فشار قرار داده بود. اندیشه‌رهایی از این عذاب وجدان و رهایی از این احساس گناه، بزرگ‌ترین عاملی بود که آنان را به قیام وامی‌داشت. از سوی دیگر، جو آمیخته با اختناق و حکومت نظامی، که پس از واقعه کربلا در میان

کوفه حکمفرما گشته بود، فلج شدن افکار عمومی را نیز همراه خود به ارمغان آورده بود. شاید این عامل نیز به صورت عمده، کمک به شکل‌گیری یک اندیشه انتحاری در میان توابین می‌نمود. به همین دلیل، هنگام بررسی سخنان این گروه مرکزی، می‌توان آن‌ها را به صورت یک کل واحد دریافت.

محقق تاریخی با مدّ نظر قرار دادن این سخنان، که همگی آکنده از عوامل مشترک پشیمانی، ملامت خود و تصمیم به نبرد می‌باشند و به طور طبیعی در نهایت نیز، یا باید فرجامش به کشتن قاتلان حسین بن علی علیه السلام منجر شود و یا به از بین رفتن داعیان این امر در این راه، می‌تواند به فضای حاکم بر آن روز کوفه و مسائلی که بستر ساز چنین حرکتی شده بودند، پی ببرد. به سبب همین حکم‌رانی احساسات و جو اختناق‌آمیز موجود، عدم توجّه توابین به مختار ثقفی (که از اهل مدینه بود) و انتخاب سلیمان بن صرد به رهبری جریان را به راحتی نمی‌توان متأثر از عامل اشرافیت و ملاحظات قومی - قبیله‌ای عرب آن روز دانست. مختار مرد سیاست و کیاست بود. او خود را نماینده محمد بن حنفیه می‌دانست و

ناگفته پیداست که هدف او بسیار فراتر از به راه اندازی یک جنبش و قیام مسلحانه بود، اما توابین شیعیانی بودند که لحظه‌ای فکر پیمان شکنی ایشان با حسین بن علی (ع) آن‌ها را رها نمی ساخت. آن‌ها آن قدر برای بیرون کشیدن شمشیرهای خویش شتاب داشتند که حتی کوفه را رها کرده، مستقیماً قصد عیدالله بن زیاد می نمودند.

۵. توابین و عنصر شتابزدگی

بر تخت دارالاماره کوفه در زمان قیام توابین عبدالله بن یزید، فرستاده عبدالله بن زبیر نشسته بود. زبیریان خود از طالبان قدرت بودند. از سوی دیگر، قاتلان اصلی حسین بن علی (ع) همچون عمر بن سعد و شیب بن ربیع هر کدام با قبیله یا طایفه‌ای در پشت سر خود هنوز در کوفه حضور داشتند و روابطشان با دارالاماره زبیریان نیز حسنه بود. جنگ کردن با این قاتلان و طوایف منتسب به آن‌ها، کنار آمدن با عبدالله بن یزید و زبیریان حاکم بر کوفه و همچنین تجهیز برای انتقام کشی از قاتلان اصلی همچون عیدالله بن زیاد همگی کیاست و تدبیر فوق العاده‌ای می طلبد که فوق توان سران توابین بود.

آنان در عزم به سوی این قتال، چنان شتاب داشتند و آن قدر احساسات شهادت طلبانه در آن‌ها قوی بود که آن هنگام که از «نخيله» حرکت می کردند سلیمان به سپاهیان دستور داد تا هنگام شب خود را به «دیر اعر» برسانند. این حرکت سریع باعث شد تا بسیاری از همراهان وی جا بمانند. او این کار را با برنامه قبلی انجام داده بود و همان گونه که خود نیز بیان کرد، مقصودش از این کار آن بود که جاماندگان به وی نرسند تا مبادا باعث آشفتگی سپاه باشند. (۲۷)

این گزارش تاریخی، که طبری آن را از ابومخنف نقل می کند، نشان می دهد گرچه زمینه‌های قیام و جنبش نظامی توابین به چندی پیش باز می گردد، اما آنچنان حرکت نظامی این گروه غیرمترقبه و خلق الساعه بود که حتی خود نیز فرصت کافی برای آرایش و تنظیم سپاه نیافتند و از ترس آنکه نتوانند جنگی تمام عیار و کامل در مقابل سپاهیان عیدالله بن زیاد انجام دهند، تعدادی از یاران خود را، که در حرکت کندتر بودند، با حرکت سریع خود جا گذاشتند تا فقط با نیرویی یکدست، که همگی خود را برای شهادت آماده کرده اند، به استقبال دشمن بردند.

۶. مختار و توابین

پس از بررسی‌هایی که پیرامون قیام مختار و بعضی از ابعاد آن صورت گرفت، به دلیل آنکه حرکت توابین را می‌توان نخستین جنبش شیعی پس از واقعه طف دانست و با توجه به آنکه پس از این جنبش، دایره حرکت‌های ضدحکومتی در شیعیان و دیگران به طور بارز گسترش پیدا کردند، طبعاً برای دست‌یابی به ابعاد گوناگون این جنبش، می‌توان به بررسی تأثیرپذیری حرکت مختار از توابین یا به عبارت بهتر، تعامل میان مختار و جریان توابین پرداخت. در این زمینه، از جمله مسائلی که در تبیین مواضع دو حرکت و یا دو گروه (توابین از یک سو، و مختار که در صدد تهیه قوا بود از سوی دیگر) می‌تواند به محقق تاریخی کمک نماید، توجه به مواضع مختار و توابین در قبال دستگاه حکومت در کوفه و برخورد دستگاه حکومت با آن‌ها و در نهایت، توجه به روابط و تعاملات مستقیم ایشان است.

الف. تعاملات و روابط دو قیام با

دارالاماره زبیریان در کوفه

حاکم کوفه در آن دوره عبدالله بن یزید خطمی بود که به همراه مسئول خراج

آنچنان احساسات بر این گروه حکمفرما بود که حتی هنگامی که در منطقه «قرقیسیا»، زُفر بن حارث کلایی با آن‌ها روبه‌رو شد و به سلیمان پیشنهاد داد یا به شهر او بروند تا با آن‌ها که با دشمنانشان دشمن هستند متحد شوند و یا دست کم، در بیرون شهر قرار گیرند و آنجا به اتفاق هم اردو بزنند و سپس دو سپاه همراه با هم در جنگ با سپاه عبیدالله شرکت کنند، باز هم سلیمان این پیشنهاد را رد کرد،^(۲۸) در صورتی که در ذیل گزارش طبری به خوبی مشهود است که منطقه سکونت زُفر در «قرقیسیا» محلی دارای برج و بارو بود و احتمالاً مردم آنجا قلعه‌نشین بودند و از این لحاظ می‌توانست به خوبی نقش یک عقبه نظامی را ایفا کند، علاوه بر آنکه خود آن منطقه نیز دارای نیروی نظامی بوده است. با دقت در نفس گزارش و نیز با توجه به هدایا و امکاناتی که زُفر، خود به فرماندهان نیروی نظامی توابین اعطا می‌کند نیز به راحتی می‌توان فهمید که پیشنهاد همکاری در جنگ به سلیمان از طرف او فقط یک تعارف و همراهی لفظی و معمول نبوده است.

خویش، ابراهیم بن محمد بن طلحه، که نقشی جدی نیز در حکومت ایفا می‌کرد، به اداره کوفه می‌پرداخت. عبدالله بن یزید نماینده عبدالله بن زبیر و جریان زبیریان در کوفه بود و عبدالله بن زبیر نیز یکی از شخصیت‌های معروف تاریخ که به همراه پدر خود در جنگ جمل مقابل سپاه امام علی علیه السلام صف‌آرایی کرده بود. او خواهرزاده عایشه بنت ابی بکر بود و بنا بر حکمیت وی میان عبدالله و طلحه، امامت نماز سپاهیان جمل در میان آن دو به نوبت گذاشته شد. این شخصیت در طول تاریخ، یکی از شناخته‌شده‌ترین مبغضان نسبت به امام علی و اهل بیت علیهم السلام می‌باشد.

او همزمان با پایان حکومت معاویه و روی کار آمدن یزید در مکه، در کنار خانه خدا ساکن شد و بدین وسیله، جان خود را از تهاجم نیروهای حکومتی در امان داشت و از سوی دیگر، چون یکی از افراد شناخته شده و معروفی بود که حتی زمان رسول خدا ﷺ را نیز درک کرده بود، در مکه به جمع‌آوری نیرو و سعی برای به وجود آوردن جریانی برای مقابله با حکومت و انتقال قدرت از بنی‌امیه می‌پرداخت.

تظاهر یزید به فسق و فجور و ظلم و فساد، و تظاهر وی (عبدالله) به تعبد و تهجد موجب آن شد که در سرزمین حجاز آن روز، اقبالی به دست آورد و دایره دعوت و قدرت خود را تا کوفه و بصره نیز بگستراند. پس از آنکه حسین بن علی علیه السلام هم قیام و مبارزه رو در رو را بر مصلحت‌اندیشی و کناره‌گیری ترجیح داد و برای مبارزه با یزید و اجابت مردم کوفه سرزمین حجاز را ترک گفت و اهل بیت خود را نیز همراه نمود و بسیاری از آن‌ها نیز در این سفر به شهادت رسیدند و پس از آنکه بعد از واقعه طف نیز حساسیت حکومت اموی بر اهل بیت عترت علیهم السلام دو چندان گشت و عملاً قدرت و شرایط هرگونه عملیات و تحرک نظامی از آنان گرفته شد، با خالی شدن صحنه از شخصیت‌های دارای سابقه و تقدیم در اسلام و دین‌داری برای مبارزه با نظام اموی، عبدالله بن زبیر یگانه‌تاز دعوت برای مبارزه و تحرک نظامی در منطقه حجاز گشته بود.

شرایطی که ذکرشان گذشت نیز مؤید آن هستند که جریان به وجود آمده توسط او در منطقه حجاز و دیگر مناطق از سوی مخالفان حکومت اموی و عامه مردم

مورد پذیرش واقع شدند. او پس از مدتی شروع به گرفتن بیعت برای خود نیز نمود و حتی بیعت خویش را به وابستگی از اهل بیت علیهم‌السلام همچون محمد بن حنفیه نیز عرضه کرد، ولی چون کراهت ایشان را در پذیرش دعوت دید، آن‌ها را زندانی کرد و تهدید به قتل و سوزاندنشان نمود. او در این هنگام، محمد بن حنفیه را همراه با هفده نفر از وجوه کوفه، که در پذیرش بیعت عبدالله بن زبیر کراهت داشتند، در چاه زمزم زندانی کرد. وقتی این خبر به کوفه رسید، مختار با فرستادن سپاهی توانست محمد بن حنفیه و دیگران را نجات دهد.^(۲۹) بعدها نیز مصعب برادر عبدالله بن زبیر، که در بصره خود را «قصاب» نامیده بود، پس از سرکوب کردن قیام مختار و کشتن هفت هزار نفر از شیعیان منطقه عراق و کوفه در یک روز، حتی به حرم مختار نیز رحم نکرد و زنان او را احضار نمود و از آنان خواست تا منکر مختار شده، او را کافر بدانند و چون عدم پذیرش آنان را دید، از عبدالله، برادر خود، خواست بنا بر دستور او اگر دوباره زنان مختار از وی اعراض نکردند، همگی آنان را بکشد و در نتیجه، یکی از زنان وی، که حاضر به اعراض از مختار و

کافر دانستن او نشده بود، توسط مصعب کشته شد.

۱- ثوابین و عبدالله بن یزید: همزمان با حرکت ثوابین در کوفه، اولین گروهی که از این تحرک احساس نگرانی کرد، دستگاه حاکم بر کوفه یعنی دارالاماره زبیریان و عبدالله بن یزید بود. این نگرانی نیز بی‌مورد نبود؛ زیرا بسیاری از قدرت‌طلبانی که در واقعه طف برای به دست آوردن قدرت در مقابل حسین بن علی علیه‌السلام صف کشیده بودند، این بار نیز در پناه دارالاماره کوفه قرار گرفته بودند؛ شخصیت‌هایی همچون عمر بن سعد. نتیجه این نگرانی نیز آن بود که عبدالله بن یزید، که تازه در کوفه امیر شده بود، به مجرّد شنیدن زمزمه‌های تحرک برای خون‌خواهی از قاتلان امام حسین علیه‌السلام در مسجد کوفه بر منبر رود و در ضمن تقبیح از جنایت کربلا و مسببان آن، اقدام به تحریک جامعه کوفه برای موضع‌گیری در مقابل ابن زیاد و کشاندن دایره جنگ و درگیری به بیرون از کوفه و به دامن رقیب اصلی قدرت زیران یعنی ابن زیاد نماید. ابراهیم بن محمد بن طلحه نیز در همین گردهمایی، کسانی را که قصد برخورد و خروج بر حاکمیت کوفه را داشته باشند، تهدید کرد.^(۳۰)

دیگر بار هنگامی که ندای «یا لثارات الحسین» در کوفه طنین انداز شد و بیعت‌کنندگان با توابین نزد سلیمان بن سرد گرد هم آمدند، باز هم عبدالله بن یزید و ابراهیم بن محمد بن طلحه به تکاپو افتادند. این بار هر دو، خود نزد سلیمان حاضر شدند. آنان هنوز نمی‌دانستند هدف توابین در قیام چیست، ولی باز هم از مناصحت و خیرخواهی به نفع خود دریغ نکردند - البته این بار مناصحت رنگ تطمیع به خود گرفت. عبدالله بن یزید در این گفت‌وگو تلاش کرد تا توابین را با خود همراه نموده، علیه ابن زیاد بسیج نماید. (۳۱)

سومین بار هنگامی که به طور کامل سپاهیان توابین از کوفه خارج شدند و به سمت وادی دشمن رهسپار گشتند نیز نامه‌ای از عبدالله بن یزید به سلیمان رسید. این بار سخن نصیحت‌کننده عبدالله تغییر کرده بود؛ او در ابتدا به ترساندن سلیمان و گروه توابین از شکست در مقابل ابن زیاد و بیان عواقب احتمالی آن پرداخته، سپس مجدداً از او خواسته بود دست یاری عبدالله را بپذیرد و با او متحد شود. (۳۲)

هرچند این برخورد سوم و نامه

عبدالله برای توابین، که سپاه خود را از کوفه بیرون آورده و در کربلا بر سر قبر امام شهید خود با یکدیگر عهد و پیمان بسته بودند، بیشتر شبیه یک شوخی و تعارف بود، اما به نظر می‌رسد که عبدالله بن یزید چنین منظوری را از نوشتن نامه دنبال نمی‌نمود؛ اگرچه توابین از کوفه بیرون آمده بودند، اما هنوز امکان داشت دست کم حرکت و جنبش توابین، که با رهبری گروهی از شیعیان و بزرگان علوی هدایت می‌شد، به نام زبیریان و عبدالله بن زبیر رقم بخورد، علاوه بر اینکه اگر آنان با زبیریان هم‌پیمان می‌شدند، با توجه به قدرت ایمان و اخلاصی که برای مبارزه با سپاه شام و ابن زیاد در آنان وجود داشت، اقبال زبیریان نیز در تصرف مابقی مناطق عراق و شام نیز دوچندان می‌گشت.

۲- مختار و عبدالله بن یزید: در برخورد و تعامل میان عبدالله بن یزید و مختار، به مجرد خروج توابین و باقی ماندن مختار به عنوان تنها شخص باقی مانده در صحنه علویان کوفه، او شروع به جمع‌آوری جدی قوا برای خود نمود. عمر بن سعد و شیبث بن ربیع و بعضی دیگر نزد عبدالله بن یزید رفته، او را از خطر مختار آگاهی دادند و برای دستگیری وی اصرار

نمودند و علی رغم میل عبدالله برای رو در رو شدن با مختار، اسباب زندانی کردن او را با خدعه و نیرنگ فراهم ساختند.

۳- بررسی تعاملات دو قیام با زبیریان کوفه: با توجه به هر کدام از برخوردهای سلیمان بن سرد و مختار با عبدالله بن یزید، به خوبی می‌توان به عمق تفاوت‌های موجود میان دو جریان دست یافت. جریان توابین با اینکه موقعیت‌های خوبی برای به دست آوردن حاکمیت در کوفه و انتقام‌گیری از عاملان جنایت کربلا داشت، اما انتخاب چنین راهی را نپذیرفت و به بهانه‌های گوناگون، از پذیرش این روش برای اقدام علیه قاتلان حسین بن علی علیه السلام سرباز زد و در نتیجه، تهدیدی جدی هم برای دارالاماره کوفه محسوب نمی‌شد. به همین دلیل، هنگامی که خیال زبیریان از شورش این حرکت در کوفه راحت شد، سعی در تطمیع و استفاده از آن‌ها به نفع خود نمودند. اما مختار کسی بود که خود داعیه قدرت داشت و در این راه، خود را نماینده محمد بن حنفیه می‌خواند و هدف خود را نیز انتقام از قاتلان حسین بن علی علیه السلام و خاندانش اعلام کرده بود. او

حتی پیش از این در مکه نیز هنگامی که می‌خواست با عبدالله به زبیر متحد شود و با او بیعت نماید، شرط خود را مشاورت کامل و عدم انجام هر اقدامی بدون صلاح‌دید او قرار داده بود. (۳۳)

هر کس اندکی با روحیات مختار آشنا بود با توجه به تصمیم‌گیری‌ها و اقدامات او به راحتی می‌توانست بفهمد که او در طی مسیر خود، اهل مصالحه نیست و هر تصمیمی بگیرد بر آن پافشاری خواهد نمود. او در آن زمان که عیدالله بن زیاد وارد کوفه شد، به دلیل حمایت از مسلم و پذیرفتن او در خانه خود، زندانی شده بود و حتی عیدالله در ابتدا قصد کشتن وی را نیز داشت. به همین دلیل، عمر بن سعد و شبت بن ربیع او را به خوبی می‌شناختند و برخوردهای او را در کوفه و مواضعش را در رابطه با مسلم و در مقابل عیدالله به یاد داشتند و وجود او را در کوفه خطرناک می‌دانستند و سعی در اقدام علیه وی می‌نمودند. (۳۴)

آنچه گذشت، به راحتی می‌تواند برای محقق پیش‌زمینه‌ای از هر دو قیام در خصوص بررسی اصالت اهداف آن‌ها بگستراند. بدون شک، با اندکی دقت، به راحتی این سؤال به ذهن می‌رسد که

ب. مواضع سیاسی - نظامی دو قیام در خصوص شهر کوفه

از جمله مسائل دیگری که توجه به آن در شناخت کیفیت و اصالت روش‌ها در دو قیام بسیار قابل توجه و مفید می‌باشد، مسئله «فعالیت‌های سیاسی - نظامی هر کدام از این دو قیام در خصوص کوفه» است. توجه به این مسئله از آن حیث قابل اهمیت است که در هر دو دوره قیام مختار و توابین، تعداد زیادی از قاتلان ابا عبدالله علیه السلام و جفاکنندگان به حقوق آن حضرت در کوفه حضور داشتند، هر دو قیام نیز هدف خود را انتقام‌گیری از قاتلان و مسیبان واقعه طف اعلام می‌کردند. پس نوع توجه و نظر هر کدام از آن‌ها در خصوص کوفه، به صورت مستقیم در انتخاب روش هر یک از آن‌ها برای نیل به مقصود خود، مؤثر بوده است.

۱- موضع توابین: توابین از همان ماه‌های اول پس از واقعه کربلا، اقدامات خود را برای جمع‌آوری قوا و تهیه امکانات مبذول داشتند و تا سال ۶۴ توانستند حتی با نامه‌نگاری‌های متعدد، موافقت بسیاری از مردم مناطق دیگر، از جمله مردم منطقه «مدائن» و سعد بن حذیفه بن یمان، بزرگ آن‌ها، را به دست آورند.

چگونه زیربان کوفه در حالی که قاتلان صحنه کربلا در پناه آنان قرار داشتند، به راحتی به تعامل و مناصحت و خیرخواهی در خصوص جمعیت توابین و بزرگان شیعه کوفه می‌پرداختند؛ بزرگان شیعه‌ای که سپاهی آماده نیز برای حمله به قاتلان ابا عبدالله علیه السلام و مسیبان جنایت کربلا در اختیار داشتند؟ از سوی دیگر، این سؤال نیز به ذهن می‌رسد: مختار که به تازگی وارد کوفه شده و درصدد تهیه قوا بود، چه خطری از ناحیه او دارالاماره را تهدید می‌کرد که هنوز چندی از دعوتش نگذشته، همه قصد دستگیری او کردند؟

جواب این سؤالات هر چه باشد، مسلماً اصالت هدف و روش دو قیام را برای محقق تاریخی روشن خواهد نمود. داوری در خصوص روش‌ها و اهداف دو قیام و درستی یا نادرستی هر کدام از آن‌ها، خود بحث مفصلی است که مجال گسترده‌تر می‌طلبد، ولی بررسی و نقل و نقد ارتباطات این دو قیام و تعامل میان بزرگان آن‌ها، دارای ظرافت‌هایی است که محقق را از اعمال نظر و تحلیل ذهنی برکنار نمی‌دارد.

در این سال، یزید بن معاویه نیز مرد. در این موقعیت، بسیاری از اصحاب سلیمان بن صرد نزد او حاضر شدند و از او خواستند به آنان اجازه دهد تا به دارالاماره حمله برند و عمرو بن حرث، نماینده عیدالله بن زیاد در کوفه، را از آنجا بیرون برانند و سپس از مردم کوفه برای سران توابین بیعت بگیرند. (۳۵) ولی این زمان سلیمان از پذیرش این امر استنکاف نمود. او در هدف خود برای انتقام‌گیری از قاتلان حسین بن علی (علیه السلام) جدی بود، ولی به نظر می‌رسید که در آن اصیل نمی‌باشد؛ اگرچه بنا بر گزارش طبری، جمع فوق‌العاده‌ای چنین پیشنهادی به او نمودند، ولی او در استدلال خویش در عدم پذیرش، چنین اشاره می‌کرد که قاتلان اصلی حسین بن علی (علیه السلام)، که همه از اشراف کوفه و یگه‌سواران عرب هستند، در این شهر حضور دارند و قصد خون‌خواهی از آنان، آن‌ها را علیه توابین برخواد انگيخت و این جنبش را نیز در رسیدن به هدف خود ناکام می‌گذارد. گرچه او چنین استدلال می‌نمود، ولی واقعیت چیز دیگری را رقم می‌زد؛ هرچند سلیمان هنوز در اقدام برای به وجود آوردن یک پایگاه و عقبه

در کوفه تعلل می‌ورزید، ولی مردم منتظر نماینده بودند و در اقدامی یکباره علیه عمرو بن حرث، او را از کوفه بیرون نمودند و همه با عامر بن مسعود بن امیه بن خلف الحِجَمی، که معروف به «دحروجه الجعل» بود، برای عبدالله بن زبیر بیعت کردند.

۲- موضع مختار و بررسی موضع توابین: آنان که به راستی قصد برخورد با رأس فتنه طف یعنی عیدالله بن زیاد و سپاه شام را داشتند، به راحتی می‌توانستند با اقدام علیه عمرو بن حرث و در دست گرفتن کوفه، ضربه اساسی به ابن زیاد وارد نمایند و از سوی دیگر، با پاک‌سازی آنجا از وجود قاتلان حادثه کربلا، یک عقبه مطمئن برای خود ایجاد نمایند. آنچه توابین در این موقعیت از انجام آن خودداری کردند، دقیقاً همان چیزی بود که با درخشیدن اولین بارقه‌های قدرت مختار در کوفه، او اقدام به انجام دادن آن نمود. مختار آن هنگام که قیام می‌نمود، با بیرون انداختن عبدالله بن مطیع، حاکم عبدالله بن زبیر در کوفه، اقدام به پاک‌سازی آن شهر از وجود قاتلان امام حسین (علیه السلام) نمود و آنجا را به عنوان پایگاه اصلی خود قرار داد، سپس اقدام به

جامعه عرب آن روز کوفه داشت. سلیمان به خوبی می دانست که پاک سازی کوفه و رو در رو شدن با هر یک از مسببان حادثه کربلا، که از اشراف کوفه نیز بودند، درگیر شدن با یک قبیله و وابستگان آن است. به همین دلیل، او به زعم خود، امید داشت با انتخاب راه آسان تر، یعنی برخورد با عبیدالله بن زیاد و سپاه شام (در صورت موفقیت در برابر آنها) راه خود را برای موفقیت در کوفه هموار کند.

این اقدام و طرز بینش سلیمان بن سرد حاکی از ضعف استراتژی و فکر نظامی اصولی در وی بود. متأسفانه او در چگونگی شروع قیام خود، از تشخیص صحیحی برخوردار نبود و به جای آنکه ابتدا حرکت خود را در میان جامعه محدود کوفه آن روز اصالت و استقرار بخشد و از پایه های پایین تر، راه صعود به پله های بالاتر را بیاماید، به عکس عمل نمود و دقیقاً به همین دلیل، هنگامی که خیال عبدالله بن یزید از حمله توابین به کوفه راحت شد، سعی در تطمیع سران آنها و استفاده از قدرت نظامی و نیت خالص توابین به نفع اهداف زیریران می نمود - که البته در این میان، وجود انگیزه های صریح مادی و تشخص

فرستادن لشکریایی از آن مکان برای تصرف مدینه و همچنین لشکر دیگری به مکه برای نجات محمد بن حنفیه و دیگر همراهان او نمود. شاید عمده ترین دلیل اقبال و موفقیت او در این نبردها، انتخاب کوفه به عنوان یک مرکز فرماندهی و عقبه، در پشت سر لشکرهای اعزامی خود بود.

سلیمان در این موقعیت، به جای اقدام برای تصرف کوفه پیشنهاد می کرد تا یاران او از این موقعیت مناسب یعنی مرگ یزید استفاده کنند و سعی در گسترش دعوت و گرفتن بیعت از جماعت شیعه و غیرشیعه برای حمله به سپاه شام و بنی امیه نمایند. ولی هنگامی که بیعت کنندگان با توابین در «نخيله» گرد هم آمدند و آن زمان که سپاه برای حرکت آماده شده بود، باز هم این دو دلی در میان سران و حتی رهبران مرکزی جریان وجود داشت. این بار عبدالله بن سعد بن ثقیل از راه مناصحت و خیرخواهی پیشنهاد نمود برای خونخواهی قاتلان ابا عبدالله (ع)، سلیمان و توابین کار خود را از کوفه شروع نمایند. ولی دیگر بار آنچه در جواب، از طرف سلیمان بیان شد حکایت از رعایت مصالح خانوادگی و قبیله ای حاکم بر

غیرمادی هدف والای توّابین در نهایت، مانع از اجتماع این دو گروه در کنار هم گردید.

ج. تعاملات مستقیم دو جریان

آنچه تاکنون در خصوص تعامل میان دو جریان توّابین و مختار بررسی شد، تعاملات و روابط غیرمستقیمی از آن‌ها بود که سعی شد با کنار هم قرار دادن آن‌ها، سیری منطقی در اهداف و روش‌ها و تأثیرها و تأثرات احتمالی آن‌ها از همدیگر ارائه گردد. اما از این پس، آنچه در خصوص این روابط بیان می‌شود، روابط مستقیم میان این دو جریان و بزرگان آن‌ها می‌باشد:

۱- مختار و سلیمان بن صرد: برخورد اول هنگامی صورت گرفت که مختار همزمان با بالاگرفتن دعوت توّابین وارد کوفه شده بود. در این زمان، جماعت شیعه همه تحت امر سلیمان بن صرد، که شیخ شیعه و بزرگ ایشان بود، گرد هم آمده بودند. او چون اینچنین می‌شنید، بنا بر گزارش طبری، از همان ابتدا خود را نماینده محمد بن حنفیه و وصی او اعلام کرد و بدین وسیله، سعی در جمع‌آوری قوا و نیرو نمود. بنا بر گزارش‌های موجود در

تاریخ طبری، هیچ برخورد مستقیمی در تمام طول زمانی که توّابین در کوفه حضور داشتند، میان بزرگان توّابین و مختار صورت نگرفت، در صورتی که هم مختار و هم بزرگان توّابین از بزرگان شناخته شده شیعیان در کوفه بودند.

مختار در همین موقعیت، در هر جا که به بیان دعوت خویش می‌پرداخت و یا فرستادگانش را برای گسترش دعوت خود می‌فرستاد، آنچه درباره حرکت توّابین و بالاخص رأس آنان، یعنی سلیمان بن صرد بیان می‌داشت، مطالبی به این مضمون بود: «سلیمان بن صرد که خدا ما و او را رحمت کند، پیروی است خشکیده و فرسوده‌ای پوسیده که از کارها تجربه ندارد و از جنگ بی‌خبر است، می‌خواهد شما را ببرد، خودش و شما را نیز به کشتن دهد. پس حرف مرا بشنوید و از امر من اطاعت کنید ... من بهترین پیشوا به آنچه آرزو می‌کنید هستم.» (۳۶)

هرچند آنچه مختار درباره سلیمان بن صرد می‌گفت، دور از واقعیت هم نبود، اما توجه به دو نکته در خصوص این سخنان، در خور اهمیت است: نخست آنکه با توجه به اعلام قبلی

بود. او اگرچه سلیمان را در جنگاوری ضعیف می‌دانست، ولی دست کم می‌توانست او را از مشورت خود بی‌نصیب نسازد و حتی آن پیشنهاد را که به عبدالله بن زبیر نموده بود که با او بیعت کند، ولی در تمام کارها رأی او نافذ باشد و هیچ کاری بدون مشورت او انجام نشود، در تعامل با توابین مطرح نکرد. البته جریان توابین و قیام آن‌ها در تمام صفحات تاریخ با یک تشخیص غیرمادی شناخته می‌شود و احتمال اینکه اگر چنین پیشنهادی از طرف مختار ارائه می‌شد از طرف آنان مورد قبول واقع می‌گشت، ضعیف به نظر می‌رسد. مختار نیز به این امر واقف بود. ولی اگر فرض صحت را درباره این گزارش تاریخی در خصوص ادعای مختار، که از طرف محمد بن حنفیه نماینده می‌بود و به نام او از افراد بیعت می‌گرفت، صادق بدانیم، مختار می‌توانست دست‌کم با عرضه دعوت خود بر جمعیت توابین و هیأت مرکزی آن‌ها، به نوعی در گسترش دعوت خود گام بردارد، هرچند که این گسترش منوط به بیعت مختار با توابین باشد.

۲- مختار و دعوت توابین: برخورد دیگری که در رابطه با مختار و توابین ذکر شده،

مختار مبنی بر نمایندگی از سوی محمد بن حنفیه و با توجه به سیاق کلام و همچنین عدم حضور مختار در جمع توابین و بزرگان آن‌ها و فرستادن دیگران به جای خود (که از ظاهر گزارش‌ها استنباط می‌شود)، می‌توان نتیجه گرفت که آنچه مختار نیز بیان می‌داشت نه از راه مناصحت و خیرخواهی، بلکه به خاطر کسب قدرت و نیرو بود، و اگر او به انتقاد از سلیمان بن صرد می‌پرداخت نه به خاطر اصلاح کار توابین، بلکه برای متمایل کردن جمعیت آنان به سمت خود بود.

نکته دیگر آنکه با یک بررسی اجتماعی در این گزارش‌ها و گزارش‌های دیگری که در خصوص قیام توابین و همچنین قیام مختار وجود دارد، مشاهده می‌شود: مختار با اینکه خود از بزرگان شیعه در کوفه و با اینکه مردی آشنا به فنون جنگ و دارای کیاست‌های لازم بود، هیچ فعالیتی در کمک به سلیمان بن صرد و قیام توابین نکرد، بلکه حتی انتقادات و پیشنهادات خود را نیز به صورت رو در رو - همان‌گونه که عبدالله بن سعد بن نقیل مطرح کرده بود - ذکر ننمود، بلکه مخاطب او طبقه عام گروندگان به توابین

مربوط به هنگام جمع‌شدن سپاه توّابین در «نخيله» است. هنگامی که بانگ «یا لثارات الحسین» در فضای کوفه طنین‌افکن شد و بدین‌وسیله، هم‌پیمانان با توّابین رمز شروع حرکت نظامی را فهمیدند و هر کس قصد همراهی توّابین را داشت به سمت «نخيله» حرکت کرد، سلیمان چون دفاتر را بررسی نمود تعداد بیعت‌کنندگان را شانزده هزار نفر یافت، ولی تعداد حاضران در «نخيله» بیش از چهار هزار نفر نبودند، در این هنگام، چون سلیمان از علت غیبت دیگران پرسید، حمید بن مسلم در پاسخ ابراز داشت: «به خدا، مختار افراد را از تو باز می‌دارد. من جزو سه نفری بودم که زودتر از همه پیش وی رسیدیم و شنیدیم که یکی از یارانش می‌گفت: دو هزار نفر فراهم کرده‌ایم.» در ادامه این محاوره، وهب، یکی از افراد توّابین، چنین یادآور شد: «گیرم که آن هم شد، چرا آن ده هزار نفر دیگر از ما بازماندند؟ مگر آنان از خدای نمی‌هراسند؟...» (۳۷)

آنچه وهب در این محاوره به آن اشاره کرد، حرفی درست است که پیکان اتهام را تا حدی از سمت مختار منحرف می‌کند، ولی آنچه این واقعیت تاریخی

برای ما روشن می‌سازد، عدم همدلی و یک‌رنگی در میان بزرگان شیعه در کوفه است. بالاخره، آن کس که در همان ابتدای کار مختار، با توجه به سوابق وی در مبارزه با ابن زیاد و زندانی شدنش به دست او، با او بیعت می‌کرد، در محیط آن زمان کوفه، خطر کرده بود؛ زیرا مختار اهل مصلحه نبود. از سوی دیگر، ابن زیاد نیز زیاد دور نبود و در بصره از طرف امویان بر مناطق عراق حکم می‌راند و این امکان که دوباره قصد کوفه بنماید، بعید نبود، بخصوص که زبیریان که از دشمنان وی و حکومت اموی بودند، توانسته بودند اختیار دارالاماره کوفه را در دست بگیرند. او اگر به کوفه حمله می‌نمود و می‌توانست موفق شود، با یک تیر چند نشان زده بود: هم زبیریان را از کوفه بیرون رانده بود و هم بر مختار و توّابین و دیگر معارضان دست یافته بود، و اگر می‌توانست نیروی نظامی محدود توّابین را از بین ببرد، نابود کردن مختار نیز کار مشکلی نبود. با این وضعیت احتمالی و با نظر به اینکه روابط میان مختار و زبیریان حاکم بر کوفه، یعنی عبدالله بن یزید و ابراهیم بن محمد بن طلحه نیز وضعیت مطلوبی نداشت و بسیاری از مسببان

نظامی خود را سه روز به تأخیر انداختند و قاصدانی نیز به اطراف روانه کردند تا تعداد بیشتری به آنان پیوندند، ولی با این حال، بیش از هزار نفر، تعداد دیگری به آنها ملحق نشدند. مردم مدائن نیز، که قرار بود به آنها ملحق شوند، مگر ۱۷۰ نفرشان و سعد بن حذیفه بن یمان، بر سر قرار خود حاضر نگشتند.

از خلال توجه به عملکرد توأیین در خصوص جمع‌آوری قوا، به نظر می‌رسد آنان برای جمع‌آوری نیرو بیشتر بر استفاده از ارتباطات عشیره‌ای و نیروی قبایل و طوایف، که در صورت هم‌پیمانی علیه دشمن هم‌پیمان و حلیف خود بسیج می‌شد، نظر داشتند. خود بزرگان توأیین نیز هر کدام از وجوه شناخته شده‌ای بودند که در پشت هر کدامشان دست کم یک عشیره و طایفه وجود داشت و معمولاً همچون سلیمان بن صرد خزاعی کبر سن و خصوصیات برجسته دیگری نیز در آنها وجود داشت. برخی از آنها حتی شیخ قبیله خود هم بودند، ولی غافل از این بودند که این عشایر و قبایل و به طور کلی، عامه مردم کوفه در مواجهه با امام حسین (ع) امتحان خود را پس داده‌اند و به بیعت آنان نمی‌توان اعتماد

حادثه کربلا با قرار گرفتن در پناه دارالاماره زیربان سعی در خارج کردن او از صحنه داشتند، کسی که با مختار بیعت می‌کرد، جسارت و جرأت ویژه‌ای به خرج داده بود و هیچ بعید نبود که پیش از آن با توأیین بیعت نکرده باشد. به همین دلیل، به نظر می‌رسد آنچه حمید بن مسلم در گفت‌وگوی خود با سلیمان به آن اشاره کرد، زیاد دور از واقع هم نباشد، ولی همان‌گونه که وهب اشاره کرد، فعالیت مختار عدم حضور ده هزار نفر دیگر را توجیه نمی‌نمود و دقیقاً این نقطه از برخورد توأیین و مختار روشن‌کننده وجه دیگری از وجوه قیام توأیین است.

توأیین با اینکه بسیار پیش‌تر از مختار حرکت خود را آغاز کرده بودند، ولی با این حال، آشفتگی آنان هنگامی که حرکت نظامی خود را آغاز کردند، کاملاً مشخص بود. آنان با اینکه در ابتدای شروع فعالیت برای جمع‌آوری نیرو، ارتباطات گسترده‌ای آغاز نمودند و با نامه‌نگاری‌های متعدد، حتی توانستند دایره دعوت خود را به مدائن نیز بکشانند، ولی در نهایت، بیش از دوازده هزار نفر از هم‌پیمانان آنها در «نخيله» حاضر نگشتند. آنان حتی حکومت

نمود و این نکته‌ای بود که مختار به خوبی دریافته بود.

مختار در قیام خود، به جای استفاده گسترده از قبایل و اشراف عرب در کوفه، تمام همت خود را به استفاده از نیروی «موالی» معطوف نمود، که در تمام سال‌های حکومت امویان به دلیل گرایش‌های قومی عربی، که توسط حاکمان بنی امیه ترویج می‌شدند، مورد تحقیر واقع شده بودند. «موالی» ایرانیان مسلمانی بودند که برای زندگی در سرزمین‌های عربی، حتماً باید خود را تحت‌الحمایه قبیله یا طایفه خاصی قرار می‌دادند. در تمام این سال‌ها، همچون طفیلی با آن‌ها برخورد می‌شد و معمولاً فاقد شئون اجتماعی خاصی بودند. نقطه قوت مختار نیز استفاده از همین نیروی تحقیر شده بود. این موالی معمولاً به دلیل فشارهای زیادی که از سوی دستگاه حاکم بر آنان وارد می‌شد، گرایش بیشتری به سمت جریان‌های علوی و اهل بیت (علیهم‌السلام) داشتند و این عامل نیز خود زمینه مناسب‌تری برای پیوستن آن‌ها به مختار پدید می‌آورد.

۳- مختار و بازماندگان توابین: آخرین برخوردی که در رابطه با جریان توابین به

چشم می‌خورد، مربوط به پس از قیام توابین می‌باشد؛ زمانی که جریان توابین حرکت نظامی خود را انجام داده بود و بعد از شکست، باقی‌مانده ایشان به کوفه بازگشته بودند. در این هنگام، که مختار نیز در زندان عبدالله بن یزید حاکم کوفه به سر می‌برد، خبر بازگشت و شکست توابین به او رسید. او نیز با نوشتن نامه‌ای به ایشان، ضمن تعظیم و تعریف از جهاد و حرکت ایشان، آنان را به خود فراخواند و از آنان دعوت کرد تا به او پیوندند. آنان نیز ضمن استقبال از نامه او، آمادگی کامل خود را برای پذیرفتن دعوت او اعلام کردند. آنچه را ذکر شد می‌توان آخرین تعامل میان مختار و بازماندگان توابین با تشخیص بزرگان و باقی‌ماندگان حرکت توابین دانست؛ زیرا پس از این نامه و آزادی مختار، آنان این بار چون دیگر اصحاب در رکاب مختار، جزو افراد بیعت‌کننده با او و قیامش محسوب می‌شدند که البته دارای شأن و پایگاه خاصی بودند و ورود آن‌ها کمک بسیاری به تشخص حرکت و اقبال دعوت مختار از سوی مردم می‌نمود.

تنها نکته‌ای که در خصوص این تعامل به نظر می‌رسد، کیاست مختار در

بیان چند نکته و پیش‌زمینه‌ای کوتاه است:

۱. قیام توابین حرکتی بود که در آن گرایش‌های احساسی در کنار هدف اصلی و ایمان خالص قیام‌کنندگان نسبت به آن هدف، به عنوان مهم‌ترین رکن در اتخاذ تصمیم‌ها و انتخاب روش‌ها ایفای نقش نمود.

۲. تلاش برای جبران عدم وفای به عهد سران توابین در قبال امام حسین (ع) و رهایی از بارگناهی که به خاطر این خلف وعده دامنگیر آنان شده بود و هر لحظه باعث ملامت وجدان می‌گشت، به همراه افکار فلج‌شده‌ای که زاییده فضای اختناق‌آمیز و آکنده از خفقان حاکم بر کوفه بود (که پس از شهادت امام حسین (ع) نیز به مراتب بیشتر شده بود) عناصری اصلی بودند که باعث شتاب‌زدگی رهبران توابین در اتخاذ تصمیمات و در نتیجه، غلبه برخورد‌ها و عملکردهای احساسی در ایشان می‌شد.
۳. رهبران توابین از نظر استراتژی و تدبیر نظامی، دارای ضعف جدی بودند.

عدم شروع قیام توابین از کوفه و اصرار زیاد رهبری جریان مبنی بر مواجهه رو در رو با سپاهیان شام و خون‌خواهی از «ابن زیاد»، ضمن اینکه نشان‌دهنده ضعف

شناسایی نیروهای قابل اعتماد و کارآزموده است. رفاعه بن شداد و سعد بن حذیفه بن یمان، که با تعدادی هرچند اندک خود را از «مدائن» به «عین الورد» رسانده بودند تا به بیعت و عهد خویش با سلیمان وفا کنند، افرادی بودند که تا پای جان همراه با سلیمان جنگیده و او را در مبارزه‌اش با سپاه شام تنها نگذاشته بودند. مختار اگر موافقت بر جای ماندگان این جریان را به دست می‌آورد، می‌توانست مطمئن باشد که افرادی را با خود همراه نموده است که به او وفادارند و می‌تواند به آن‌ها اعتماد نموده، از مشاورت آن‌ها بهره جوید. شاید از این‌روست که در پیام خود، بدون ذکر انتقادات قبلی خویش از سلیمان بن صرد و حرکت توابین و همچنین بدون یادآوری دوباره نمایندگی خود از طرف محمد بن حنفیه، به تکریم از حرکت و جهاد آنان همراه با سپاه توابین می‌پردازد و در ضمن، از آنان می‌خواهد به او پیوندند.

۷. نتیجه‌گیری

آنچه مختصراً می‌توان به عنوان نتیجه نهایی رویکرد مختار و قیام او نسبت به حرکت و قیام توابین ذکر کرد، ناگزیر از

ضعف استراتژی و تدبیر نظامی رهبری توأیین بود، از عوامل عمده عدم توفیق توأیین در رسیدن به هدف خود بود.

توجه به روابط میان رهبران مرکزی توأیین و زیریان حاکم بر کوفه و اهدافی که از ایجاد این روابط توسط زیریان دنبال می‌شد، به خوبی حکایت از همین عدم انتخاب صحیح روش‌ها در میان توأیین دارد.

در خصوص تأثیرات قیام مختار از توأیین و همچنین روابط او با توأیین نیز می‌توان نکات ذیل را به عنوان مخلص کلام بیان نمود:

الف. مختار ضمن استفاده از باقی‌مانده نیروی توأیین، از دو نیروی مهم دیگر در پیشبرد مقاصد خود استفاده نمود که یکی از آنها نیروی «موالی» و دیگری نیروی جوانی به نام ابراهیم بن مالک اشتر بود که ضمن برخورداری از کیاست و تدبیر جنگی در کنار نیروی جوانی، دارای عشیره و قبیله‌ای بود که پشت سر او قرار می‌گرفتند. بی‌شک، فکر استفاده از موالی، که علاقه‌مند به اهل بیت علیهم‌السلام و دارای گرایش‌های شیعی بودند، متأثر از تجربه تلخ پیمان‌شکنی قبایل و طوایف عرب آن زمان در مواجهه

استراتژی نظامی توأیین و شتاب‌زدگی در اتخاذ تصمیمات می‌باشد، ذهن را نیز به سوی این فرضیه رهنمون می‌سازد که اگر توأیین می‌خواستند حرکت و قیام خود را از کوفه آغاز نمایند و خون‌خواهی از قاتلان امام حسین علیه‌السلام را از کوفه شروع کنند، یکی از موانعی که سد راه آنان در نیل به مقصود می‌شد این بود که اگرچه بسیاری از اشراف مردم کوفه همان کسانی بودند که بر فرزند رسول خدا و اهل بیتش شمشیر کشیده و به همراهی سپاه شام، او و تعداد زیادی از اهل بیتش را شهید نموده بودند، ولی این بزرگان شیعه و علویان در کوفه نیز در آن موقعیت به کناری نشسته و ناظر بر این واقعه بوده، هیچ اقدامی برای یاری رساندن به فرزند رسول خدا (که خود به دعوت ایشان به آن سرزمین آمده بود) انجام نداده بودند، و این خود سبب می‌شد که آنان از دایره اتهام برکنار نباشند. احتمالاً آنان نیز پی به این مسئله برده بودند و شاید یکی از دلایل آن‌ها - که البته هیچ وقت هم بیان نمی‌شد - در عدم آغاز قیام خود از کوفه همین بوده است.

۴. عدم انتخاب روش‌های درست و کارآمد در راه رسیدن به هدف، که معلول

با امام حسین علیه السلام و اهل بیت او و پس از ایشان در مواجهه با قیام توابین بوده است.

ب. گرچه مختار توانست در همان ابتدای کار و پیش از خروج توابین، از دو هزار نفر برای خود بیعت بگیرد، ولی با توجه به تعداد بیعت کنندگان با توابین، که شانزده هزار نفر ذکر شده بودند و تعداد حاضران، که در نهایت پس از تأخیر در «نخيله» باز از پنج هزار نفر تجاوز نکردند و همچنین با حضور تنها یکصد و هفتاد نفر از بیعت کنندگان توابین در «مدائن» و سیصد نفر از بیعت کنندگان بصره در صحنه نبرد، می توان به این نتیجه رسید که اقدامات مختار در آن زمان فقط در کوفه متمرکز بودند و حتی همین فعالیت ها نیز نقش چندانی در پراکندن اطرافیان توابین نداشته اند.

انتقادی که بر مختار در جریان قیام توابین وارد است در خصوص برخورد وی در مقابل دعوت توابین و گروه رهبری آنها می باشد. در میان گزارش های تاریخی مورد بررسی قرار گرفته، هیچ گزارشی مبنی بر فعالیت مختار در جهت کمک به توابین مشاهده نمی شود. او گرچه سلیمان را در جنگاوری ضعیف می دانست، اما او را

حتی از مشورت خود بهره مند نداشت. در تمام اظهار نظرهایی که توسط مختار در رابطه با توابین صورت می گرفت، هیچ برخورد و رابطه رو در رویی وجود نداشت، بلکه همه این انتقادهای بدون رو در رویی مستقیم با گروه رهبری حرکت و از حاشیه جریان توسط مختار صورت می گرفتند. مختار حتی آن پیشنهاد را، که بنا بر بعضی اقوال به عبدالله بن زبیر نموده بود که با او بیعت کند، ولی در تمام کارها رأی او نافذ باشد و هیچ کاری بدون او انجام نشود، در تعامل با توابین مطرح نکرد.

هرچند جریان توابین و قیام آنها در صفحات تاریخ با یک تشخیص غیرمادی شناخته می شود و احتمال پذیرش چنین پیشنهادی در صورت ارائه آن توسط مختار از سوی ایشان ضعیف به نظر می رسد، ولی اگر فرض صحت را در خصوص گزارش هایی که به بیان ادعای نمایندگی محمد بن حنفیه توسط مختار می پردازد، اطلاق نماییم، این امکان برای مختار وجود داشت که دست کم با عرضه دعوت خود بر جمعیت توابین و گروه مرکزی آنها، به نوعی در گسترش هدف خویش گام بردارد، هرچند این گسترش منوط به بیعت مختار با توابین باشد. با

توجه به آنچه در این قسمت بیان شد، این فرض در ذهن محقق نقش می‌بندد که به نظر می‌رسد شخصیت مختار و قیام او نیز خالی از شائبه‌های قدرت‌طلبی و انگیزه‌هایی مانند آن نبوده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۴۳ / ابو عمرو الکشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۲۸، داستان برخورد «ابوالحکم» پسر مختار با امام باقر علیه السلام و سؤال ابوالحکم از امام علیه السلام در خصوص مختار.

۲. ابن الاثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج ۴، ص ۲۳۴ / طبری، تاریخ الامم و الملوک، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ج ۴.
۳. طبری، پیشین، ج ۴، ص ۵۴۹ / المبرّد (ابی العباس محمد بن یزید)، الکامل، قاهره، دارالفکر العربی، ج ۳، ص ۲۶۹.

۴. المبرّد، پیشین، ج ۳، ص ۲۶۴: «... وکان المختار لا یوقف له علی مذهب، کان خارجياً، ثم صار زبیرياً، ثم صار رافضیاً فی ظاهره...»

۵. ابن حزم اندلسی، الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، بیروت، دارالجمیل، ج ۵، ص ۳۵: «... و قالت الکیسانیه و هم اصحاب المختار بن ابی عبید و هم عندنا طائفة من الزیدیه...» / ابن حجر عسقلانی، الاصابة فی التمزیز الصحابه، ج ۳، ص ۵۱۸-۵۱۹.

۶. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، بیروت، دارصادر، ج ۲، ص ۲۵۷.

۷. طبری، پیشین، ج ۴، ص ۴۵۲ و همان، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۴، ص ۴۸۷.

۸. همان، ج ۴، ص ۴۲۹ تا ۴۳۱.

۹. همان، ج ۴، ص ۴۲۷.

۱۰. یعقوبی، پیشین و همان، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ج ۲، ص ۱۵۹.

۱۱. طبری، پیشین، ج ۴، ص ۴۸۷.

۱۲. ر.ک. ابن الجوزی، تذکرة الخواص، ص ۲۸۳ و همچنین باورقی ۱۴.

۱۳. محمد بن علی الاردبیلی، جامع الرواة، قم، مکتبه آیه الله النجفی، ۱۴۰۳ ق، ج ۱، ص ۳۱۸ / ابوالقاسم الخوئی، معجم رجال الحديث، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۲ ق، ج ۸، ص ۲۷۱: «... هو من التابعین الکبار و رؤسائهم و زهادهم...»

۱۴. ر.ک: محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، تجرید اسماء الصحابه، بیروت، دارالمعرفة، قسمت سلیمان بن صرد خزاعی: «... کان اسمه فی الجاهلیة یساراً فسمّاه النبی سلیمان... و کنیته ابوالمطرف... و کان خیراً عابداً... کان خیرافاضلاً، له دین و عبادہ...»

۱۵. طبری، پیشین، ج ۴، ص ۴۲۷.

۱۶. محمد بن علی الاردبیلی، پیشین، ج ۱، ص ۳۱۸.

۱۷ و ۱۸. ابوالقاسم الخوئی، پیشین، ج ۸، ص ۲۷۱.

۱۹. طبری، پیشین، ج ۴، ص ۴۲۷-۴۲۸.

۲۰ و ۲۱. همان، ج ۴، ص ۴۲۷.

۲۲. ر.ک: همان.

۲۳. همان، ص ۴۲۷.

۲۴. همان، ص ۴۲۸.

۲۵. بقره: ۵۴.

۲۶. همان، ص ۴۲۸.

۲۷. همان، ص ۴۵۶.

۲۸. همان، ص ۴۶۱.

۲۹. همان، ص ۵۴۴.

۳۰. همان، ص ۴۳۴ تا ۴۳۶.

۳۱. همان، ص ۴۵۵.

۳۲. همان، ص ۴۵۸.

۳۳. همان، ص ۴۴۵.

۳۴. همان، ص ۴۵۰.

۳۵. همان، ص ۴۳۲ و ۴۰۳.

۳۶. همان، ص ۴۴۹ و ۴۳۴.

۳۷. همان، ص ۴۵۲.